



تاریخچه

«وقتی در دی ماه ۵۹ خبر شهادت ابوترابی همه جا پیچید بسیاری از همزمان مرثیه خوان او شدند و در این میان چکامه پر سوز چمران از جذاب‌ترین آنهاست. لختی بعد چمران رفت و ابوترابی حدیث مکرر مظلومیت او و تمامی ایثارگران را با دلبری و مقاومت خویش واگویی کرد، هر چند او نیز پس از رساندن بار به سر منزل مقصود به دوست ملحق گشت. آنچه در پی می‌آید یادداشتی است که از چمران در دی ماه ۵۹ در روزنامه کیهان نشر یافت.»

### چکامه سید آزادگان به قلم شهید دکتر مصطفی چمران

# ایمانش چون کوه بر لوح سرنوشت استوار شده بود...

نمی‌شد. ایمانش چون کوه بر لوح سرنوشت استوار شده بود و همه وجود خود را وقف سبیل الله کرده بود. برای ملاقات خدا بی‌تابی می‌کرد. پرنده بلند پروازی بود که می‌خواست هرچه زودتر خود را از اسارت خاک آزاد کند و هرچه سریع‌تر به اوج پرواز نماید و هر چه عمیق‌تر در فضای لایتنای عشق و وحدت محو و فانی گردد. درود به آزاد مردانی که در برابر دهر تعظیم نمی‌کنند. در برابر قدرت زانو نمی‌زنند. از مرگ وحشت ندارند و فقط از خدا هراس دارند و فقط به خدا پناه می‌برند. چه زیباست آزاد زیستن و چون گل شکفتن و همچون نسیمی به سادگی جان به جاندار تسلیم کردن! چه زیباست زنجیرهای اسارت را با اسلحه شهادت پاره کردن و اسماعیل وار در قربانگاه عشق خدا جان باختن و با قدرت روح بر عرش اعلاء پرواز کردن!

چه زیباست زندگی آزاد از دلپره‌ها و ترس‌ها و اسارت قید و بندها و زبونی در مقابل طغوت و ابرقدرت‌ها، آنجا که انسان در مقابل هیچ قدرتی تعظیم نکند و فقط خدای لایزال را بپرستد. تا وقتی که زنده است آزاد و سرپلند زندگی می‌کند و هنگامی که مرگ فرامی‌رسد با کمال افتخار و شرف به لقاء پروردگار نائل آید.

خدا! شهید ابوترابی، این هدیه گرانقدر و عزیز را از ملت ما و انقلاب ما بپذیر و به خاطر خون چنین شهید پاک و وارسته‌ای پرچم مقدس اسلام را بر افراشته‌تر کن! ریشه ظلم و جور و فساد را بر انداز، طاغوتیان و ابرقدرت‌ها را نابود گردان و ظهور امام عصر (عج) را نزدیک کن تا اجتماع ایده‌آل بشریت بر اساس عدل و عشق و آزادی هرچه زودتر تحقق یابد.

خدا! طوفانی سخت، حیات و هستی ما را در معرض خطر قرار داده و کشتی سرنوشت ما را در غرقاب بحران‌ها دچار گرداب‌های هولناک شده و غرور و خودخواهی، پرده‌ای از جهل بر عقل‌ها و دل‌های ما کشیده‌است تا حقایق عینی حیات و سنت‌های لایتغیر خدایی را درک نکنیم و خود در جهل مرکب در یک دور تسلسلی فرو برویم.

خدا! از تو می‌خواهم که به پاس خون چنین شهیدانی ما را به راه راست هدایت کنی. کشتی شکسته سرنوشت ما را از این طوفان‌ها نجات دهی. نور ایمان و عشق و عرفان را در دل‌های ما بتابی. دوستی و صمیمیت را جایگزین خرابکاری و نفاق کنی. به جای اختلاف و تفرقه اتحاد و وحدت کلمه را تحت رهبری امام امت جایگزین نمایی.

من این هجرت عجولانه، ولی ملکوتی شهید ابوترابی را که این همه مدیون کمک‌های بی‌شائبه او هستیم، به هم‌زمان شهید که در معرکه شهادت شاهد محبت و فداکاری و عظمت روحش بودند و به همه همشهریان و به ملت شهید پرور ایران و بالاخره به رهبر عالیقدر، امام امت که قلب بزرگ و مهرانش از غم و درد آکنده است، تبریک و تسلیت می‌گویم

و ستارگانش شهادت می‌دهند که سید علی اکبر ابوترابی در منطقه اهواز با همه وجودش، شب و روز در راه خدا علیه طاغوت، کفر و جهل مبارزه نمود و در یک مأموریت خیلی خطرناک بدون ذره‌ای ترس و وحشت به قلب دشمن نفوذ کرد و حماسه‌ای ناگفتنی از خود به یادگار گذاشت و با کفن خونین در اوج افتخار و شهادت به لقاء پروردگار نائل آمد. خدایا تو که زود نیکان را به سوی خود می‌بری و ما را از نعمت وجودشان محروم می‌کنی، تومی‌دانی که او چگونه مردی بود و با دوستان هم‌زمش چگونه رفتار می‌کرد و رزمندگان تحت فرماندهیشان تا چه اندازه او را دوست می‌داشتند و بعد از شهادت او می‌خواستند دیوانه‌وار به جبهه دشمن حمله کنند، بکشند تا کشته شوند و هر چه زودتر کنار مرشد و فرمانده خود ابوترابی آرام گیرند.

خدا! تو می‌دانی که وجود او چقدر برای همشهریان مغتنم بود. او پدر یتیمان بود. انیس بی‌کسان بود. همدرد رنج‌دیدگان بود. نگهبان خانواده‌های فقیر و بی‌کس بود. یکپارچه عشق و ایمان، یک دنیا اخلاص و محبت، یک آسمان صفا و صمیمیت، یک دریا عشق و عرفان، همچون کوهی از مقاومت و صلابت، آتشفشانی از شور و عشق و فداکاری بود.

شهید ابوترابی عارف شیدایی بود که راز و نیازهای عاشقانه‌اش با خدای بزرگ در نیمه‌های شب، دل عشاق عالم را آب می‌کرد. آن قدر آرام و مطمئن بود که گویی از عمق اقیانوس برآمده است. آنچنان ساکت، همچون آسمان که در شب‌های پاک و پرستاره، در دل شب زنده داران غوغا به پا می‌کند؛ اما در عین حال رزمنده‌ای بود که در صحنه نبرد طوفان به پا می‌کند. فریاد خشمش زهره را آب می‌نمود و از شیر جسورتر بود و اراده‌اش پولاد را خجل می‌کرد. از هیچ مأموریتی روی برنمی‌گرداند و در مقابل هیچ دشمنی عاجز

**خدا! تو می‌دانی او پدر یتیمان بود. انیس بی‌کسان بود. همدرد رنج‌دیدگان بود. نگهبان خانواده‌های فقیر و بی‌کس بود. یکپارچه عشق و ایمان، یک دنیا اخلاص و محبت، یک دریا عشق و عرفان، همچون کوهی از مقاومت و صلابت. آتشفشانی از شور و عشق و فداکاری بود**

من شهادت می‌دهم سید علی اکبر ابوترابی با همه وجود خود در راه خدا و اعتلای اسلام و پیروزی انقلاب و شکست جبهه کفر تا آخرین رمق حیات خود جنگید تا در آغوش شهادت فرو رفت. من شهادت می‌دهم که سخت‌ترین مأموریت را عاشقانه می‌پذیرفت و هر چه وظیفه او خطرناک‌تر می‌شد، خوشحال‌تر و راضی‌تر به نظر می‌رسید.

من شهادت می‌دهم که او عالی‌ترین نمونه پاک‌ی تقوا و عشق و محبت و شجاعت و فداکاری بود و روح بلند و ایمان کوه‌آسا و اراده فولادین او آن چنان از وجودش تشعشع می‌کرد که همه محیط را روشن می‌نمود و رزمندگان تحت فرمانش جذب و محو وجودش شده بودند و پروانه‌وار به دور شمع وجودش می‌گشتند و می‌سوختند.

من شهادت می‌دهم که اولین کسی بود که با همراهی گروه چریکی خود وارد دب جردان معروف شد و ضربات سختی به دشمن زد که بالاخره او را وادار به عقب‌نشینی کرد. من شهادت می‌دهم که راز و نیاز شبانه‌اش با خدا و نماز صبحگاهش و دعا و استغفار و سخنان آتشینش قبل از عزیمت به نبرد آن قدر شورانگیز و عمیق و خالصانه بود که همه ما را متقلب می‌نمود و در روح دوستانش آتشفشان به پا می‌کرد.

من شهادت می‌دهم، هم‌زمانش شهادت می‌دهند و آسمان بلند

